



سورة الزلزال، مدنی یا مکی، آیه ۸ تا ۱۴ (بدون بسم الله) است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنکاه که زمین به لرزه درآید . به لرزشی
که می باید .

و بیرون دهد سنگینی های خود را .

و گوید انسان: چه پیش آمده زمین را ؟

در آن روز باز گوید خبرهای خود را .

باینکه پروردگارت مرا او را وحی نموده .

در آن روز مردم گروه گروه و پراکنده بیرون
آیند تا اعمالشان بآنها نمایانده شود .

پس کسیکه با اندازه سنگینی ذره ای نیکی کند
آنها بنگرد .

و کسیکه با اندازه ذره ای بد کند آنها بنگرد .

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝

يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۝

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۝

مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝

فِي وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۝

شرح لغات :

زلزل : ماضی مجهول: زمین به جنبش درآمد، شخص هراسان گردید ، شتر به سختی رانده شد. شاید ریشهٔ اصلی این فعل رباعی زل- (ثلاثی- بتشدید لام) ، یا زلز، باشد که برای تشدید یا تکرار مفهوم فعل، زاء یا لام افزوده شده است. زل: لفزید ، فرو افتاد . زلز : به اضطراب درآمد .

انقال : جمع ثقل (بکسر ثاء و سکون قاف): بار سنگین ، وزن . « بفتح ثاء و قاف » هر چیز نفیس ، توشهٔ مسافر .

مثقال : بمعنای اسم مصدر: وزن، سنگینی . بمعنای اسم آلت : آنچه بوسیلهٔ آن وزن و سنجیده میشود .

اوحی : از وحی: به او اشاره نمود، نهانی با وی سخن گفت، در ضمیرش الهام نمود، احساس به نگرانی کرد .

یصدر : مضارع صدر: از جایی بر گشت، از محل آبخورد بیرون آمد، بسوی جایی رفت، از پشت مکانی سر بر آورد ، کار انجام شد، به نتیجه رسید .

اشتات : جمع شت و شتات : پراکنده ، پراکندگی .

ذره : اجزاه گرد که در هوا منتشر است - هباء ، کمترین جزء جسم ، مورچه .

اذا زلزلت الارض زلزالها : اذا ظرف فعل ماضی « زلزلت » که محقق الوقوع در آینده و منسوب به فاعل و عامل مجهول است . زلزالها ، مفعول مطلق و مضاف ، دلالت بر عظمت و خصوصیت آن زلزله دارد: آنگاه که زمین به لرزه درآید - آن لرزهٔ مخصوص و بزرگش^۱ .

انواع زلزله‌هاییکه پیوسته در زمین رخ میدهد موضعی و کونا و گذرانی باشد. ولی این زلزله‌ایکه قرآن با قاطعیت و اوصاف خاص از آن خیر داده ، نهائی و فرا-گیرنده است که با آن یا پس از آن زمین دگرگون میگردد و رستاخیز عظیم رخ مینماید. اما علل طبیعی چنین زلزله‌ای چه خواهد بود خدا میداند. چنانکه هنوز علل واقعی و اصلی این زلزله‌های موضعی و گذرا چنانکه باید معلوم نشده است. تاکنون بیش از این نمیدانیم که این زلزله‌ها از آثار حرارت فوق‌العادهٔ اعماق و قسمت‌های مرکزی زمین است که مواد آنرا بیش از حد گداخته میدارد و گاه در لای‌های طبقات بالانفوذ

۱- رجوع شود به تفسیر و توضیح آیهٔ « یوم ترجف الراجفه - نازعات » و آیات « اذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت - انشقاق » .

مینماید و بسبب تبخیر آبهای درونی و فشار آن و یا فروریختن صخره‌های بزرگ و جا
بجا شدن آنها سطح بالای زمین به لرزه درمی آید. آنچه نمیدانیم این است که اینگونه
حرارت درونی زمین که منشأ زلزله‌ها و آتشفشانها و تبدیل عنصرها میشود چگونه پدید
آمده و سرانجام آن چه خواهد بود ؟

«بر مبنای فرضیه «کانت-لاپلاس» که از اوایل قرن هیجده پدید آمد و تا اوایل قرن
کنونی پذیرفته شده بود - حرارت درونی زمین از شعله وری آن که از خورشید
جدا شده بود ، باقیمانده و بتدریج سرد میشود . ولی فرضیه جدا شدن سیارات از
خورشید ، بوسیله محققینی مانند «کلرک ماکسون» مردود شناخته شد و پس از آن
فرضیه‌های دیگر پیش آمد و اکنون فرضیه تأیید شده آن است که «کویپرو تیسز اخر»
پس از بررسی‌های علمی ابراز داشته‌اند . بنا بر این فرضیه ، چون سیارات منظومه
شمسی از گاز سرد و ذرات غبار بین ستاره‌ها پدید آمده و با تراکم خورشید متراکم
شده و شکل یافته‌اند ، باید اشتعال و حرارت درونی زمین پس از تراکم وجود آن
پدید آمده باشد . پس سبب این حرارت شدید و گدازنده درون زمین چیست ؟
آیا بر اثر فشار قسمت‌های بالا و محیط زمین پدید آمده یا سبب دیگری دارد ؟
با بررسی‌های خواص فیزیکی اجسام این نظر تأیید شده که حرارت و ذوبان هسته
زمین نتیجه تشعشع مواد «رادیو اکتیو» است . بنا بر این بمکس فرضیه «کانت -
لاپلاس» که بتدریج حرارت مرکزی فرو می‌نشیند ، شاید پیوسته گرم تر شود و به
قسمت‌های بالا و سطح زمین برسد و دچار تشعشع‌ها و لرزه‌های نهائی گردد و
یکباره بصورت نیروی مشعشع در آید - «یوم تبدل الارض غیر الارض و اشرف
الارض بنور ربها» - و مواد سنگین آن از سنگینی خارج و مبدل شود ؛ و «اخرجت
الارض اثقالها» . و شاید که این زلزله و انفجار نهائی زمین از آثار انفجارهای
خورشیدی رخ دهد - برای آشنائی به نظریات مشروح و مستدل درباره ساختمان
مادی خورشید و سیارات و وضع نهائی آنها رجوع شود به نوشته‌های «ژرژ گاموف»
بخصوص فصل ۱۵ و ۱۸ از کتاب «ماده زمین و آسمان» و همچنین به توضیحاتیکه
به تناسب آیات در بخش اول از جزء آخر این تفسیر آمده .»

و اخرجت الارض اثقالها - و اخرجت عطف به زلزله ، تکرار و تصریح به اسم
ظاهر «الارض» بجای ضمیر ، برای توجه بیشتر و اتکاء به حوادث زمین است . اثقال
اگر جمع ثقل (بکسر ناء و سکون قاف) باشد ، منظور یا اجسام فشرده و سنگین وزن
درون زمین یا گران قیمت آنست ؛ و آنگاه که زمین بیرون دهد مواد سنگین و فشرده‌ای
را که آنرا استوارو بر قرار میدارد . یا ذخائر و معادنی را که وسیله زندگی در آنست .

و چون چنین پیش آید زمین بوك ميگردد ديگر نه خود استقرار دارد و نه برای ساکنین در آن قراری خواهد بود. و اگر انتقال جمع نقل (بفتح ثاء و قاف) باشد مقصود همان نفائس و ذخائر ارزشدار زمین است. بنابراین میشود که او « و اخرجت ... » حالیه و خبر از گذشته یعنی پیش از وقوع آن زلزله باشد: آنگاه که چنان زلزله رخ دهد - و حال آنکه زمین نفائس خود را بیرون داده و در دسترس آدمیان قرار داده است. و قال الانسان مالها: الانسان ناظر به نوع یا افراد است. ما، برای اعجاب و از قبیل حدیث نفس میباشد: انسان که چنین حادثه ای را برای زمین آرام پیش بینی نمیکرد، گوید چه شد زمین را که به چنین وضعی درآمده و چه بر آن عارض شده است؟ این آیه نیز یا عطف به زلزله و به اعتبار اذا، خبر از آینده محقق می باشد و یا بیان حال گذشته و پیش از وقوع چنین حادثه است.

میشود که آیه اذا زلزلت ... و دو آیه معطوف به آن، از قبیل استعاره در کلام و خبر از ظرف آینده از جهت علاقه به مظهر باشد - چنانکه گویند زمین از جمعیت می لرزید یا موج می زد یا زمین تکامل یافته - اگر این معنی مطابق با محاورات متعارف زمان نزول قرآن باشد، شاید این آیات از دورانیهای نهائی و تکامل زمین از جهت جنبش های فکری خبر میدهد: پس از دوره های بسیار درازیکه، آدمیان آرام و بی خبر روی زمین زیست می نمایند و از درون و اسرار زمین و جهان آگاهی ندارند، ناگهان دوره ای فرا رسد که مغزها و عقولیکه خود از پدیده های زمین است بحرکت در آید و جنب و جوشی در سراسر زمین روی دهد: « اذا زلزلت الارض ... » - و چنان منابع و نفائس و نیروهای زمین بیرون آید و بکار افتد: « و اخرجت الارض ائقالها » - که انسان را بشکفتی و هراس آورد: « و قال الانسان مالها ۱۴ ».

گرچه این تاویل و اشارات، با مضامین پنج آیه اول سازگاری دارد ولی با نظواهر آیات آخر « یومئذ یصدر الناس ... » که خبر از بروز مردم در قیامت است سازگار نیست. مگر آنکه این روز رستاخیز بزرگ، در پایان و پیوسته به آن حوادث باشد. یومئذ تحدث اخبارها - بان ربك اوحی لها: یومئذ، بدل اذا « اذا زلزلت ... » و تحدث، جواب و عامل شرط « اذا - یومئذ » است. هیئت و معنای تحدث دلالت

بر استمرار در ابراز حوادث، و اضافه اخبار به ضمیر «ها» اشعار به اختصاص دارد :
 باء « بآن » سببیه یا وصلیه ، اضافه رب به مخاطب : اشاره به ربوبیت و مبدء
 وحی است. لها، بجای الیها اختصاص یا اتفاع را میرساند. بهمورد و مصلب وحی از جهت
 نامفهوم بودن یا مفهوم بودن از آیه قبل تصریح نشده است : زمین در آن روز نو آوردها و
 اخبار مخصوص خود را پی در پی ابراز میدارد - بسبب اینکه یا باینکه پروردگار تو
 برای زمین یا مردم زمین وحی نموده است.

وحی القاء حقیقت یا انشاء و هدایت و نمایاندن طریق انجام کاری در ضمیر و
 درون وحی گیرنده است. چنانکه بهمین معنای وسیع در آیاتی از قرآن کریم ذکر
 شده : « و اوحی ربك الى النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یرشون
 آیه ۶۸ س ۱۶ - و اوحی فی كل سماء امرها - از آیه ۱۲ س ۴۱. ف اوحینا الیه ان اصنع
 الفلك باعیننا و وحننا - از آیه ۲۷ س ۲۳ - اذ اوحینا الی امك ما یوحی - ان اقدفیه
 فی التابوت - آیه ۲۸ س ۲۰ - و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی -
 ۱۱۱ س ۵... ».

وحی به زمین گویا همان امر و تدبیر ربوبی است که از آغاز تکوین زمین و
 دور از چشم و شناخت انسان انجام میگردد و پیوسته مواد و ترکیبها و عناصر و صورت‌های
 پدید می‌آورد که هر يك آثار و خواصی دربر دارند. این آثار و رازهای مکنون در
 دوره تحرك و تحول نهائی ، بسبب نیروی برتر یا قدرت علمی بشر ، چون بیان و حدیث
 رسائی پیوسته بروز مینماید .^۱

۱ - زمین، مانند ملل و اقوام، تاریخ پر حادثه و عبرت انگیزی دارد - اکنون در پرتو علم
 و جنبش فکری بسیاری از حوادث و اخبار آن آشکار گردیده و محققین زمین شناس مسانند
 محققین تاریخ آنها را مینمایانند: اوضاع و تحولات و تغییراتی که در آن پیش آمده و حوادثی که
 بر آن گذشته و گیاهها و جانورانیکه پدید آمده و از میان رفته‌اند، کاروانهای تمدن‌سازیکه از
 آن عبور نموده و جای پا و آثار قدرت و نقشه‌هایی که از خود گذارده‌اند و آنچه از آثار موجود
 به حوادث و پدیده های مفقود دلالت مینماید - همه اینها مانند کلمات و خطوط و صفحات
 منظم و پراکنده کتابی است که از اعماق زمین و دریاها تا قله کوهها بالای هم چیده و صفحه‌بندی
 شده است. و در همه این آثار و خطوط، شخص بصیر و متفکر، دست توانای حکیمی را مینگرد که
 این خطوط را رسم و منظم نموده است : « قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم الله
 بنشء النشاء الاخره ان الله علی كل شیء قدیر. آیه ۲۰. سوره ۲۹: یومئذ تحدث اخبارها... »

و شاید وحی و حدیث زمین این باشد که در آن مرحله نهائی که تحول بزرگی برای زمین پیش آید ، نیروئی در آن پدید می آید که امواج آثار و اعمال آدمیان را که در آن ثبت شده بصورت اصوات منعکس می نماید ، چنانکه از رسول اکرم (ص) باین مضمون رسیده است : « آنحضرت فرمود آیا میدانید که اخبار زمین چیست ؟ - گفتند خدا و رسول او داناترند - گفت : خبرهای آن چنین است که زمین گواهی میدهد بر هر مرد و زنی به آنچه در روی آن انجام داده است : میگوید در چنان روز چنین عملی انجام داده ، و همین است اخبار زمین » . بعضی مفسرین (مانند صاحب کشاف و مجمع البیان) گفته اند : « شاید در زمین چیزی سخن مانند پدید آید که از آن به سخنگوئی تعبیر شده است .

یومئذ یصدر الناس اثباتاً لیروا اعمالهم : یوم ، در اینگونه موارد ، به اصطلاح قرآن دوره های حوادث جدید است . از ، بعکس اذا ، برای ظرف زمان ماضی و اشعار به تعلیل دارد و تنوین بجای جمله مدخول آنست . صدور در اصل ریشه لغوی ، بازگشت و پیرون آمدن از آ بشخور میباشد . اشتات ، جمع شت و شتات ، دلالت به پراکندگی یا پراکندگان بیشتر دارد . لام لیروا ، برای تعلیل و غایت و فعل مجهول برای ناشناس بودن فاعل و عوامل ارائه است ، اعمالهم ، بجای جزاء اعمالهم ، دلیل بر این است که اعمال به صورت باقی و مشهود درمی آید .

یومئذ یصدر... بعد از یومئذ تحدث ، ظرف و جواب بعد از جواب یا جواب مستقل ، برای اذا زلزلات ، است . و شاید جواب اذا زلزلات از جهت عظمت و بیش از

این زمین باشد گواه حالها
در سخن آید زمین و خارها
هست محسوس حواس اهل دل

۱- یوم دین که زلزلت زلزالتها
کو تحدث جهرة اخبارها
نطق آب و نطق خاک و نطق گل

در روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده است که میفرمود : « وضوء را نگهدارید . بهترین اعمال شبها نماز است . و از زمین تحفظ نمائید زیرا آن مادر شما است احدی کار خیری یا شری انجام نمیدهد مگر آنکه زمین خبردارد - یا خبر میدهد » .

ابوسید خدری میگفت : چون دروادی باشی صدایت را به اذان بلند ساز ، چون از رسول خدا (ص) شنیدم که میفرمود : « جن و انس و سنگی نیست که آنرا بشنود مگر آنکه به آن گواهی میدهد » .

اندیشه مردم بودن مقدر شده تا هر کس به اندازه قدرت اندیشه خود در آن بیاندیشد. بهر صورت ظروف و فصولیکه پی در پی در این آیات آمده اشعار به ترتیب حوادث دارد: آنگاه که زمین دچار چنان لرزشی شود و... در پی آن اخبار و رازهای خود را بازگو نماید... در پی آن، مردم از درون زمین و حوادث آن بسپراکنده و گروه بیرون آیند تا اعمالشان با آنها نمایانده شود و نمایش اعمال خود را بنمایند.

شاید فعل مصدر اشعار باین حقیقت داشته باشد که حقیقت بسیط حیات یا روح شکل نگرفته انسانی، بعد از آنکه در میان عناصر طبیعت و زمین دممش یافت و از منابع و آبشخوارهای این جهان و اکتساب اعمال و اخلاق مایه گرفت و کامل و متشخص و متمایز گردید، در چنین روزی که زمین تبدیل می‌یابد و بندها باز میشود، با صورتهای گوناگون و پراکنده، بسوی عالم اصلی خود که عالم قدرت و بروز و نمایش اعمال و صورتهای باطنی است، باز میگردند.

فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره - ومن يعمل مثقال ذرة شرا یره : فمن يعمل ، تفریع و تفصیل آیه یا آیات قبل. مثقال بمعنای اسم مصدر مفعول بعمل ، خیراً تمیز یا حال برای مفعول « مثقال ذره » است .

با توجه به این ترکیب منظور آیه انجام عمل سنگین از خیر یا شر است، گرچه سنگینی آن عمل به اندازه ذره‌ای باشد، زیرا اگر مقصود چنانکه عموم فهمیده‌اند این باشد که هر کس عمل خیر یا شری انجام دهد گرچه بسی سبک و با اندازه ذره‌ای باشد، تعبیر دیگری، مانند « فمن يعمل خیراً ولو اخف من ذرة » می‌باید. خلاصه آنکه ظاهر آیه انجام عمل سنگین و دارای وزن است گرچه وزن آن در نظر سبک آید.

سنگینی وزن عمل انسانی به مقدار قدرت تعقل و اختیار و اراده آگاهانه است. همین قدرت اختیار و اراده است که عمل را دارای اثر تکلیفی و به صورت ثابت و باقی میگرداند. از این جهت اعمال طبیعی و غریزی و بدون اختیار هرچه بظاهر بزرگ و سنگین باشد، وزن تکلیفی و اثر باقی ندارد. کارهای طبیعی و غریزی مانند کار ماشین‌های مولد است که پیوسته ماده را مبدل به نیروهای محرك در می‌آورد و در همان حدود و ظروف محدود، به صورتهای مختلف در می‌آید و دور میزند. ولی

همینکه این قوای طبیعی و غریزی در ساختمان اسرارآمیز انسان وارد شد و مبدل به نیروی ادراک و حرکت ارادی و عضوی گردید و عقل و اندیشه در آن تصرف نمود، از محیط و مدار طبیعت صعود نموده و دارای قدرتی برتر و میدانی وسیعتر از حدود جهان طبیعت میگردد و همی وسعت و بقاء می یابد و پیش می رود و در حد قدرتی که دارد قدرتهای فکری و طبیعی را مسخر مینماید و مسیر آنها را تغییر میدهد و در درون ذرات ماده و ماوراء آن اثر باقی میگذارد و یا خود آنها را به صورت باقی درمی آورد. پس این قدرت خلاق و صورتبخش انسان است که پیوسته مواد و ذرات و نیروهای زوالپذیر طبیعت را میگیرد و در پر تو عقل نیرومند و مجرد و اراده سازنده، آنها را به کار باقی و ثابت مبدل مینماید - فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره ...

همینکه جلال و قهر ملکوت، طبیعت و زمین و وضع آرام و بهم بیچیده آنها را با يك جنبش نهائی دگرگون و بارز کرد، همه اسرار و خطوط و آثار آن آشکار میگردد - چنانکه هر عامل و مبدء تولیدی عمل و مولود خود را می نگرد، نه فقط جزاء و ثواب یا عقاب آنرا - چنانکه مفسرین اضافه نموده اند - « لیروا اعمالهم - یره ».

طول بیشتر آیات این سوره بتقریب یکسان است. از آیه اول با وزن شدید « مستعمل - فعل - فعل - فلالها » آغاز شده و همی اوزان خفیف و کوتاه شده - تا آیه ۶ که متضمن بیان تفصیلی است و طول بیشتری دارد: آهنگ آیه اول با حروف قریب المخرج و مکرر - « ذ - ز - ح - و تکرار لام و صداهای حرکات بالا و پایین، لرزه های متنوع و پی در پی را مینمایاند. و همچنین است حروف و حرکات آیات دیگر، با دقت و بررسی. فصول پنج آیه اول که به دهاء منتهی میشود نمایاننده وسعت و پیچیدگی حوادث و تحولات است. آیه مفصل ۶ که با فصل ۷ هم، یکنه میشود و دو آیه تفریمی ۸ و ۹ که به فصل کوتاه ۷ یره، منتهی میگردد تناسب آهنگی

۱- توجه کردی جهدگان یا تو نگشت
فعل تو کان زاید از جان و تنت



تو چه کاریدی که نامد ربیع گشت
همچو فرزندی بگسرد دامن

منهم کم کن جزای عدل را
که فمن يعمل بمثقال یره
کآفتاب حق نپوشد ذره ای
پیش این خورشید جسمانی پدید
پیش خورشید حقایق آشکار

منهم کن نفس خود را ای فقی
توبه کن مردانه سرآور یره
در فسون نفس کم شو غره ای
هست آن ذرات جسمی ای مفید
هست ذرات خواطر و افکار

بایان کار خلق و برخورد نزدیک با اعمال دارد .
 آهنگ لغات و کلمات خاصی که در این سوره آمده : زلزلت ، زلزالها ، ائقالها .
 تحدث اخبارها ، لیروا ، است .
 گویند : حصمة بن ناجیه جد فرزددق با نمایندگان قبیله بنی تمیم بحضور رسول
 خدا (ص) رسید و آنحضرت بوی وصیتها و سخنانی فرمود - چون این آیه « فمن
 يعمل مثقال ذرة ... » را شنید گفت « همین بس است مرا گرچه از قرآن جز
 این آیه نشنوم » .
 عبدالله بن مسعود میگفت : « محکمترین آیه در قرآن ، فمن يعمل مثقال ذرة ... »
 است و آنرا جامعه می نامید .



سورة العاديات ، مدنی و بعضی مکی خوانده‌اند (بدون بسم‌الله) ۱۱ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوگند به دونده های شتابان در حالیکه
سرعت نفس میزنند .

وَالْعِدْبِ ضَبَّاءٌ

پس جرقه افروزان با زدن سمها .

فَالْمُورِيَّ قَدْحًا

پس یورش آوران بامدادی .

فَالْمُغِيرَتِ ضَبَّاءٌ

پس با آن کردی برانگیزند .

فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا

پس بدان درمیان گروه در آیند .

فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا

همانا آدمی برای پروردگارش بس ناسپاس
است .

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

وبراستی اوخود براین گواه است .

وَأَنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ

وهمانا او برای دوستی خیر بس سخت است .

وَأَنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ

آیا پس نمیداند آنگاه که برانگیخته شود
آنچه در قبرها است .

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَمًا فِي الْقُبُورِ

وَحُقِّبَلْ مَا فِي الصُّدُورِ

و تحقیق یابد آنچه در سینه‌ها است .

يُنْفِئُكَ رَبُّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ الْخَبِيرُ

همانا پروردگارش در این روز به آنها بس آگاه است .

شرح لغات :

عادیات : جمع عادیه ، از عدو : چهار فعل دویدن اسب ، از کاری منصرف شدن شخص ، آنرا واگذاردن ، بر چیزی یورش آوردن ، از حد خود تجاوز کردن ، بر کسی ستم نمودن .
ضبح : حممة اسب ، نفس زدن پی در پی آن هنگام دویدن .
الموریات : جمع موریه ، ازوری : از سنگ یا چوب جرقه جهیدن یا آتش بر آمدن .
قدح : بر شخص طعنه زدن ، عیبجویی نمودن ، مهر بسته را شکستن ، چشم به گودی رفتن ، آبگوشت را سرکشیدن ، چوب یا سنگ را برای جستن آتش بهم زدن .
النقع : آب جمع شده ، محل انباشته شدن آب ، غباریکه چون آب فراگیرد . بلند کردن صدا و فریاد ،
کنود : بس ناسپاس ، مانع خیر ، بخیل ، زمینی که در آن چیزی نروید ، کسیکه از مصائب می‌نالند و ناستها را از یاد می‌برد . گویا مبالغه از کند مانند : « کذوب - ودود » است .

والعاديات ضبحاً : واو بمعنای قسم . ضبحاً ، مصدر بمعنای فاعل و حال برای العاديات یا مفعول مطلق برای فعل مستفاد از العاديات و یا ضبحاً « بعدون - یضبحن » ، و مفید تأکید یا نوع است . بیشتر مفسرین ، بفرینه قسم که مفید تکریم است و همچنین تعبیر العاديات « چهار نعل دوندگان » و « الموریات قدحاً » گفته‌اند مقصود اسبان مجاهدین است آنگاه که بسوی دشمن بتاخت و تاز در می‌آیند . از امیر المؤمنین (ع) روایاتی رسیده که منظور شتران حاج است که از عرفات به مشرومنی می‌شتابند .

چون ظاهر این آیات اشاره به واقعه خاصی نیست ، آنچه از شان نزول بیان شده مانند سریه مندر بن عمرو انصاری یا غزوه ذات السلاسل - بیان مورد انطباق است . مرکب هر چه ، و شان نزول یا مورد انطباق هر واقعه‌ای بوده ، نظر این آیات به مرکبهای مردان است که آنها را به تاخت و شتاب در آورده‌اند ، ارزش و بزرگی این مردان برای ایمان خدا و آن هدفهایی است که خواب و راحت از آنها و مرکبهایشان ربوده و از هر جاذبه و علاقه مخالفی آنها را برکنده است .

همین ایمان محرك و انگیزنده است که مرکبهای آنها را نزد خداوند متعال گرامی کرده تا آنجا که حمحمه نفسها و جرقه سم پاهای آنها در شب تاریک مورد نظر و جزء اخبار ثبت شده زمین « یومئذ تحدث اخبارها » و آسمان درآمده و در آیات کریمه قرآن منعکس شده است .

از مضامین و مفاهیم روایاتی که در باره مرکبهای موصوف و مورد قسم این آیات رسیده ، معلوم میشود که در همان اوائل نزول این آیات در تفسیر و تطبیق آنها اختلافات و گفتگوهای درمیان بوده : ابن عباس و به پیروی از او ، عطاء و مجاهد و عکرمة وقتاده و ربیع ، می گفتند مقصود همان اسبهای مجاهدین است ، امیر المؤمنین علی (ع) و به پیروی از او ابن مسعود و سدی ، می گفتند منظور شتر حاجیان است . ابن عباس در نظر خود اصرار داشته و می گفته : این ، العادیات ، همان اسبهای مجاهدین است ؛ مگر نمی بینید که خداوند میگوید : « فائرن به نقاء » مگر این اسبها نیستند که با سمها خیار می انگیزند؟ مگر شتر حمحمه مینماید و نفس میزند ؟ حمحمه نمودن و نفس زدن کار اسب است . علی (ع) میفرمود : چنین نیست که تو میگوئی تو خود میدانای که در کارزار بدر که ما بودیم با ما حز یک اسب ابلق مقدار نبود .

از ابی صالح روایت شده که گفت : درباره این آیه میان من و عکرمة گفتگو در گرفت عکرمة گفت : ابن عباس میگردد مقصود ، اسبهای هنگام جهاد است . من گفتم منظور شتران هنگام حج است ، و مولای من دانایتر از مولای تو است .

مرتدین ابی مرثد غنوی از سعید بن جبیر و او از ابن عباس باز گو کرده که گفت : من در حجره خود نشسته بودم ، مردی آمد و از من راجع به العادیات ، پرسید ، گفتم مقصود اسب است که در راه خدا یورش بببرد پس از آن در تاریکی شب ماوی میگردد سپس غذای خود را (مجاهدین) آماده میکنند و آتش خود را می افروزند . (منظورش تفسیر و الوریات ... بوده) . پس از شنیدن این مطلب ، آن مرد از حجره من برگشت و رفت بسوی علی بن ابیطالب (ع) که در محل زمزم بود ، و از او راجع به العادیات پرسید . علی (ع) گفت : آیا از دیگری هم پرسیده ای ؟ آن شخص گفت : آری از ابن عباس ، که گفت مقصود اسب است که در راه خدا یورش می آورد . علی (ع) گفت او را نزد من بخوان . همینکه ابن عباس آمد و بالای سر علی ایستاد ، علی روی بوی نمود و گفت : برای مردم بچیزیکه نمیدانای نظر میدهی ؟ بعدها نخستین غزوه در اسلام بدر بود که با ما پیش از دو اسب زبیر و مقدار نبود . پس چگونه العادیات اسب باشد ، بلکه شتر است که از عرفه به مزدلفه و از مزدلفه بسوی منی میدود . ابن عباس گفت از گفته خود بسوی گفته علی برگشتم .

پس از دقت در مضمون این روایات که در تفسیر مجمع البیان و دیگر تفاسیر آمده ، این

سؤال پیش می‌آید : چرا ابن عباس که شاگرد آنحضرت بوده در این رأی که مخالف با رأی آنحضرت بود اینگونه اصرار داشته و نظر آنحضرت چه بوده ؟ اگر بادیده خوشبینی به رأی ابن عباس بنکریم جواب این است که نظر او محدود به ظاهر تعبیرات این آیات بوده که منطبق با اسبهای مجاهدین است . با نظر دیگر چون ابن عباس افتخار حضور در بدر را نداشت و پدرش عباس در جنگ بدر به اکراه یا اختیار در میان سپاه مشرکین بوده^۱ نمیخواست این سوگندها و تکریمها منحصر و منطبق با مجاهدین پرافتخار بدر شود. اما درك نافذ و نظر وسیع امیر- المؤمنین (ع) بیش از دید ابن عباس و مفسرین مانند او بود که به ظواهر تعبیرات آیات چشم می‌دوزند و اشارات و مقاصد قرآن را که برتر از زمان و مکان و واقعه خاص است درك نمی‌نمایند . و گرنه چگونه میتوان گفت که آنحضرت به تعبیرات این آیات که منطبق با اسبها بوده توجه نداشته است .

خداوند متعال که در این آیات به اسبهای مجاهدین سوگند یاد کرده و صدای نفس و برق پای آنها را نمایانده ، آیا بجنس اسب نظر خاصی داشته یا بیان نمونه‌ای از ممتازترین مرکب برای رساندن مجاهدین به پایگاههای دشمن و میدان تاخت و تاز و کر و فر بوده؟ این اسبها را ستوده، چون حامل و وسیله رساندن رسالت پینمبر خدا و حق و عدل و از میان برداشتن مراکز کفر و شرك و فتنه بودند و هر مرکب و وسیله‌ای که در راه خدا برای اجراء فرمان او باشد ، شایسته تکریم است ، چه اسب تازی باشد یا شتر، چه قاطر سواری باشد یا موتور، چه اسبها و شترهایی که مجاهدینی مانند رزمندگان بدر را به میدان کارزار برسانند یا لبیک گویان داعی حق چون حاجیان را به آن سرزمین‌های پاک و اجتماع الهی . حمحمه نفسها و بریق سم اسبها و غرش شترها و موتورهای آنها در نظر خالق و خلق گرامی و انسانی و روحنوازا است .

فالموريات قدحا - فالمغیرات صبعا : فاءها برای تفریع و ترتیب ، قدحاً ، حال یا مفعول مطلق ، اغاره ، بشتاب رفتن و یورش آوردن ، صبعا ، ظرف است . تعبیرات کوتاه و تفریعیهای این دو آیه ، تحرك شدید و پیوسته و شبانه روزی یا شبانه این مجاهدین و مراکب آنها را مینمایاند : اینها پیوسته هشیار و بیدار و در حرکتند و روز را شب میرسانند. در تاریکی شب و زیر شعاع ستارگان و در میان بیابانها ، اسبهاشان چنان بتاخت درمی‌آیند که گرم میشوند . و نفس میزنند پس از آن از برخورد شدید سم

۱- عباس در جنگ بدر اسیر شد و برای خود و برادرزاده اش عقبیل بن ابیطالب فدییه داد و آزاد شد و به مکه برگشت . عبدالله بن عباس سه یا پنج سال پیش از هجرت منولد شده و در جنگ بدر پیش از هشت سال از عمرش نگذشته بود .

آنها بسنگها بر قها می جهد ، آنگاه با دمیدن صبح و هماهنگی با یورش شعاع نور بر تاریکی مترکم ، بر پایگاهها و مراکز دشمنهای حق و عدل یورش میبرند و هنوز آنها از جای نجنبیده و خود را نپائیده اند که بر سرشان می تازند .

فالموریات قدحاً ، میشود استعاره یا اشاره ضمنی بر برافروختن جرقة جنگ باشد ، یعنی آنها پیش از آنکه دشمن از جای بجنبد پیش گیری میکنند و جرقة جنگ را برمی افروزند .

فائرن به نقعا - فوسطن به جمعا : آمدن افعال « ائرن - وسطن » پس از اوصاف « العادیات ، الموریات ، المفیرات » منتهی شدن آن اوصاف را باین کارها و حوادث مینمایاند . چون این عطفها و تفریعها به والعادیات است ، باید ضمیر « به - » به « عدو » مفهوم از العادیات ، برگردد و بآء برای بیان سبب یا پیوستگی باشد . نفع در این آیه بمعنای غبار فراگیرنده یا فریاد و غوغا است : پس بسبب آن تاخت و تاز ، یا پیوسته به آن ، غبار یا غوغائی برمی انگیزند . سپس با آن یورش ناگهانی خود را بمیان گروه دشمن میرسانند .

شاید ، ضمیر به در هر دو آیه ، راجع به صباحاً و بآء ظرفیه ، یا اول راجع به صباحاً و دوم راجع به اثاره مفهوم از ائرن باشد .

این آیات بیش از ستودن این اسبها و سواران با ایمان و بیدار دل و بیدار چشم آنها ، نمونه و روش جهاد آن مجاهدین را نشان میدهد - آن مجاهدین ، با آن ایمان محکم و انگیزنده ، در جنگها چنین روشی (تاکتیکی) داشتند و با همین روش برق- آسائی ، دشمنان را از سر راه خدا برداشتند و دعوت اسلام را با سرعت پیش بردند . آنها با رهبری و دیدبانی و فرماندهی شخص رسول اکرم (ص) همواره مراقب کمترین حرکت دشمنان خدا در اطراف و داخل و خارج سرزمین حجاز بودند تا همینکه قبیله ای و یا سپاهیان دولتی در يك نقطه دور یا نزدیک جمعی فراهم میکردند و خود را برای حمله به مسلمانان آماده مینمودند ، مجاهدین هشیار و سبکبار چون باز شکاری بر آنها فرود می آمدند و با اولین ضربه صفوفشان را می شکافتند و اراده شانرا می شکستند . زیرا فرمانده آنها پیش از اشخاص ، ایمان وصف جهادشان پیوسته به صف نماز ، فرمان

نمازشان همان فرمان جنگ بود. این پارسایان شب و شیران روز، همینکه سپیده میدید، به صف نماز درمی آمدند و پس از آن با روحی نورانی و متکی بخدا بسوی دشمن بحرکت درمی آمدند و تا سپاهیان دشمن برمیخواستند و فرماندهان و سپهسالاران روم و ایران صفوف سربازان و لباسها و نشانهای خود را می آراستند، بر صفوف خواب-آلودشان حمله ور میشدند. اینها برخلاف آنچه علقمدهای جرّح و پیشرفت آن، و نگرانی جز شکست آن نداشتند. از این جهات مجاهدین اسلام در انتظار توافق اوضاع و شرائط نمی ماندند بلکه با همان انگیزه های خدائی و ایمانی در راه مشخص خود پیش میرفتند و اوضاع و شرائط را در مسیر اراده خود پیش میبردند.

ان الانسان لربه لکنود و انه على ذلك لثهید و انه لعب الخیر لثهید : این آیات، معطوف به یکدیگر و جوابهای قسم و العاديات است. مقصود از الانسان، نوع است نه افراد خاص. لربه، دلالت بر اختصاص حکم دارد. از معانی مختلفی که برای لغت الکنود، آورده اند معلوم میشود که يك معنای متعارف و مشهوری نداشته. معانی آن را ناسپاس، ناشکیب، غافل، بخیل، حق شناس، سرکش، کم خیر گفته اند و نیز گویند در لغت قبيله كنده بمعنای ناسپاس و حق شناس نعمت های خداوند و به زبان حضرت موت سرکش است، و نیز گفته اند کسی است که در گرفتاریها بیاری کسان خود بر نمیخیزد. از این معانی مختلف و آنچه در معنای لغوی کنود ذکر شد و احتمالات دیگری که در معنای آن آورده اند، معلوم میشود که مفسرین و لغویین نتوانسته اند برای این لغت معنای مشترکی بیابند. شاید ریشه اصلی و مشترك آن «کنده» فارسی باشد که مانند بسیاری از لغات دخیل در تصاریف عربی بصیغه مبالغه در آمده است: «کسیکه در پیشرفت و اقدام در کار و مسؤولیت بسیار کند است» و معانی دیگری که برای این لغت آورده اند یا از لوازم این معنا و یا مطابق با آنست: زیرا کسیکه در انجام وظیفه و کار خیر کند است ناسپاس و سرپیچ از وظیفه و کم خیر و متصف به دیگر صفاتی که ذکر شده، میباشد. این در حدیث و خطبه ۳۱ نهج البلاغه آمده: «اصبحنافی دهر عنود و زمن کنود» و صافیکه امیر المؤمنین (ع) برای چنین روزگاری ذکر کرده منطبق با همین معنای باشد یعنی روزگاری که خیر و حق در آن پیشرفت ندارد و شرور و ظلم بر آن چیره شده است.

سوگندها و شواهدیکه در این آیات ذکر شده و اسبائیکه از مردان مجاهد و برانگیخته شده برای پیشبرد حق و خیر نشان داده شده، با آن صورتهای مشهود و مقایسه، این واقعیت نفسانی اثبات میشود که انسان به طبیعت خود در انجام وظیفه انسانی کوتاه و کند است، هر چه هم خود را والامقام و پیشرفته بداند زیرا انسان با داشتن آنهمه انگیزهای بلند و استعدادهای معنوی و ربوبی «لربه» چون بخودی خود مجذوب زندگی گذرای دنیا و شهوات آنست، چنانکه باید نمیتواند از لفافه‌های خودخواهی و بندهای شهوات خود بیرون آید و در جهت خیر و حق پیش رود و اگر هم بحرکت در آید و قدمی باشتاب پیش رود باز سست و کند میشود یا به عقب بر میگردد. مگر آنکه حیات و هدفهای انسانی برایش مشخص شود و یکسره به آن ایمان آورد. آنکه استکه وجدان حق پرستی و خیر در وجودش برانگیخته میشود و همه نیروها و استعدادهای درونیش بحرکت و فعلیت درمی آید، و از میان بندها و پیچیدگیهای درونی خود بیرون می‌جهد و هر وسیله ایرا در مسیر خود بجنبش و نشاط درمی آورد؛ و العاديات ضحاً و ... ان الانسان لربه لکنود .

با مشاهده این نمونه‌های پیشرو و این قوا و استعدادهای انگیزنده و تعالی جو، انسان خود گواه کند روی و کوتاه آمدن خود است؛ و انه على ذالك لشهيد . بنا بر این ضمیرانه راجع به الانسان و ذالك، اشاره به کنود است و رجوع ضمیر به ربه، مخالف با ظاهر و سیاق آیات میباشد. چنانکه ضمیر - و انه لخب الخیر لشدید، راجع بهمان الانسان است. الخیر که متضمن معنای تفضیلی است، ظهور در جنس خیر دارد. مفسرینی که آنرا بمعنای مال گرفته‌اند گویا نظر این آیه را مانند آیه «ان الانسان لربه لکنود» نکوهش انسان فهمیده‌اند. با آنکه این آیه مبین انگیزه شدید و کشش انسان برای رسیدن به خیر و مطلوبهای گزیده و برتر است، و به مال هم که خیر گفته میشود از جهت گزیدگی و وسیله بودن برای قدرت و عزت میباشد. و در آیه وصیت: «ان ترک خیراً» هم به قرینه حکم و تنوین «خیراً»، نظریه نوع خاصی از مال است.

و او «وانه» در هر دو آیه یا یکی از آنها، شاید که حالیه باشد؛ و حال آنکه انسان خود بر این کند روی (کند اندیشی) و ناسپاسی گواه است و خود در محبت به خیر

شدید است .

پس از آن سوگندها که انگیزش شدید انسانها را در راه خیر و در مظهر اسبان شتابان و سواران مینمایاند، این آیات (مانند آیات سورة اقرء - ارایت...) صفات و جوانب متقابل و درونی انسان را بیان مینماید : از یکسو ، محبت خیر و انگیزه آن چنان در انسان شدید است که هر چه هم منشأ آن عقب رفته باشد ، چون با تنبیه یا برخورد مخالفی بیدار شود ، به حرکت و جوشش درمی آید . خروشها و جنبشهای انسانی که در پی ایمان بخیر یا بیداری احساس به عزت و شرف فرخ مینماید ، از همین شدت محبت به خیر سرچشمه میگیرد ، و اگر مانع و موجبات غفلتی در مسیر این تحرك پیش نیاید هیچگاه سست و متوقف نمیشود و پیوسته از خیری و کمالی به خیر برتر و از نسبی بسوی خیر و کمال مطلق پیش میرود . مال هم از این نظر خیر است که ابزار و وسیله ایست برای رسیدن بخیر و کمال و اگر خود هدف زندگی گردید ، شر و منشأ هر شری میگردد . از سوی دیگر انسان خود گواه است که در بکار بردن و انگیزش این نیروی محرك ، سست و کند می باشد و آنرا خفته و ساکن میدارد : ان الانسان لربه لکنود - و انه علی ذلک لشهد - و انه لحب الخیر لشدید .

افلا یعلم اذا بعثنا فی القبور . و حصل ما فی الصدور - ان ربهم بهم یومئذ لغیر : افلا... استفهام تعجیبی و تنبیہی یا انکاری ، فاء ، تفریع به آیات قبل است . بعث فعل ترکیبی است (رجوع شود به آیه ۴ - انفطار) - ما ، بجای « من » ، ابهام و نامشخص بودن برانگیخته شدگان را میرساند . حصول ، بمعانی بروز ، نبوت ، بقاء ، تشخیص است . حصل « هیئت تفعیل » دلالت بر کوشش و پی در پی آوردن و مشخص شدن دارد - که در اصطلاح فلاسفه و روانشناسان فعلیت قوه و استعداد ، تعبیر میشود . - و تعبیر قرآن رساتر و جامعتر است . صدور ، جمع صدر ، گویا منشأ اندیشهها و خواستها و حالات و عادات است که بر اثر دوام و تکرار ، مشخص و فعال میشود و بقاء و ثبات (حصول) می یابد : این انسان که برای رب خود کنود و در محبت خیر شدید است ، پس چرا نمیداند ؟! - آنگاه که آنچه در قبرها است برانگیخته شوند و از میان اجرام ماده و غبارها سر بر آورند... ، ضمیرهای جمع « ربهم - بهم » راجع

به «الانسان» از نظر افراد، یا راجع به - «ما فی القبور» - ما فی الصدور» است، از این نظر که پس از برانگیخته شدن و صورت حصولی یافتن، جمعی مشهود و مؤثر میگردند - مانند: «ثم سواه و نفخ فيه من روحه وجعل لكم السمع و الابصار ...» که ضمیر جمع مخائب «جعل لكم»، پس از ضمیر مفرد «سواه و نفخ فيه» آمده و هر دو راجع به انسان در دو طور حیات است. یومئذ، ظرف و متعلق به لخبیر است یعنی در آن روز پروردگار، آگاهی و علم شهودی و فعلی به احوال و اطوار و جزئیات ما فی القبور و ما فی الصدور دارد. این علم ربوبی فعلی و شهودی، از جهت فعلیت و حصول اشیاء و ناشی از علم مطلق و احاطی و دائمی خداوند است - (بحث و دقت بیشتری می‌باید). شاید، این آیه در مقام تهدید و بیان نتایج و پاداش اعمال باشد. و شاید یومئذ، متعلق و ظرف يعلم باشد که مفهوم استفهام افلا يعلم است: آیا در آن روز نمیدانند که پروردگارش خبیر بوده؟

طول آیات این سوره و اوزان و فواصل آنها متناسب نمایاندن معانی و مقاصد، مختلف آمده: تا آیه ۳ مساوی (۱۱ حرف) ۵۳ اندکی کوتاهتر (۱۰ حرف) طول آیه ۶ و ۷ بیشتر (۱۶ حرف) آیه ۹، بمتنهای طول نسبی رسیده و سپس به کوتاهی گرائیده است.

تا آیه ۵ با وزن و فواصل شدید و رزمی آمد (از وزن مستفعلات فعلا، شروع شده و به وزن مستفعل فعلا پایان یافته) آهنگ این آیات اسبهای مجاهدین را با قدمهای تند و جست و خیز و جهش برق، و نفسهای پی‌درپی مینمایاند که در شب هنگام، بسوی میدان جنگ میروند و صبحگاه بر سر سپاهیان دشمن می‌تازند و غبار می‌انگیزند و خود را به قلب آنها میرسانند. از آیه ۶ اوزان و فواصل (فمول - فمیل)، به اختلاف آمده است.

کلمات و اوزان اسمی و فعلی که مخصوص این سوره است: المادیات . ضیحاً . الموریات . قدحاً . المفیرات . صبحاً . اثرن . نقماً . فوسطن . کنود . حصل .

سورة القارعة مکی ، ۱۱ آیه (بدون بسم الله) است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

القَارِعَةُ ۝

آن حادثه کوبنده ۱

مَا الْقَارِعَةُ ۝

چیست آن کوبنده ۱۲

وَمَا اَذْرٰكَ مَا الْقَارِعَةُ ۝

وجه دانستی که چیست آن کوبنده .

یَوْمَ یَكُوْنُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ ۝

روزی که مردم چون پروانه هالی شوند
پراکنده .

وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوثِ ۝

و کوهها چون پشم زده شده ، شوند .

فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهُ ۝

اما آنکه سنجشهایش سنگین شده .

فَهُوَ فِی عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ ۝

پس او در زندگی رضایتبخش است .

وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهُ ۝

و اما آنکه سنجشهایش سبک شده .

فَاُمُّهُ هَاوِیَةٌ ۝

پس جایگاهش هاویه است .

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ ۝

وجه دانست که چیست هاویه .

بِ نَارٍ حَامِيَةٍ ۝

آتش سوزان است .

شرح لغات :

القارعه : کوبنده ، مصیبت مراسم انگیز ، پیش آمد گوشخراش . اسم فاعل القرم : کوبیدن با تمام قدرت ، زدن با عصا ، بر شخص عیب وارد کردن ، تیر را بنشان زدن ، فال زدن ، چیز را گزیدن .

الفراش : پروانه های ریز و سبک که اطراف چراغ جمع میشوند ، ملخهای ریزیکه روی زمین حرکت میکنند و بالای هم سوار میشوند . اسم وصفی یا علمی از مصدر الفرش : گستراندن ، آشکارا نمودن ، رازی را پراکندن .

العهن : پشم ، پشم رنگه شده ، پشم رنگا رنگه .

هاویه: فضای باز، دوزخ ، زن مصیبت زده . از هوی: فرو افتادن ، بالارفتن . گویند:

الهوی . بفتح هاء و کسرو او : بالارفتن ، و بضم هاء فرو افتادن است .

القارعة ما القارعة . وما ادراك ما القارعة : القارعة که اشاره به حادثه درهم کوبنده

خاص و مورد انتظار است ، شاید القاشش ابتدائی و برای توجه باشد ، بنا بر این مانند حروف اوائل سوره ها ، ترکیب متعارف ندارد ، و شاید مبتداء باشد ، برای ما القارعة که استفهام اعجابی است . و ما ادراك ... که خطاب به پیمبر و سپس هر انسان قابل خطاب . است ، و تکرار القارعة و ما ، همگی دلالت بر عظمت و اهمیت و بیش از درك عمومی بودن حادثه بزرگی دارد که در پایان دنیا پیش می آید و بقرینه توصیف ، آیات بعد ، مقدمه تحول دنیا و ظهور رستاخیز آخرت است ، و گویا از جهت توصیف این آیات ، القارعة از نامها و صفات خاص قیامت شناخته شده ، با آنکه بهر حادثه مصیبت باری قارعه گفته میشود . مضمون آیه ۳۱ رعد این است که کافران در پی کارها و ساخت و سازها (یا صنایعشان) همیشه قارعه ای در پیش دارند : « ... و لا يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة ... » و قارعه خاص آیه ۳ الحاقه که مورد تکذیب قوم ثمود وعاد بوده ، گویا اشاره بهمان عذاب دنیائی است که پیمبرشان پیش بینی می نموده : « کذبت ثمود وعاد بالقارعة » .

يوم يكون الناس كالفراش المبثوث : يوم ، خبر مبتداء محذوف « هی » ، و نصب

آن از جهت اضافه به فعل ، یا ظرف فعل مقدر - مانند : تقع ، تحدث - است. افعال یکون و تکون ، تکوین به صورتی دیگر را می‌رساند . تشبیه به پروانه یا هلیکوپتر ، گویا از جهت بی‌سامانی و پراکندگی و اضطراب و تصادم است . زیرا در روزیکه چنین حادثه بزرگی برای زمین رخ دهد چون پناهگاه و مرکزیتی برای مردم نمی‌ماند ، مانند ملخ یا پروانه ، هراسان و بی‌سامان به‌رسو در روی زمین پراکنده میشوند و مسکن و مأوائی نمی‌یابند . آیا با اینگونه بهم کوفته شدن زمین یا پس از آن ، میشود که جنبنده‌ای در زمین بماند تا چون پروانه و ملخ به‌رسو پراکنده شوند؟ آیات دیگر ، و آیات بعد این سوره صریح در این است که اینگونه پراکندگی پس از انهدام زمین و تحول نظام طبیعی و حاکم بر این جهان و ظهور رستاخیز بزرگ ، پیش می‌آید :

« یخرجون من الاجداث کأنهم جراد منتشر - القمر » - « یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا - نبأ » - « یوم یصدر الناس اشتاتاً ... الزلزال » . شاید ، بذره‌های شخصیت انسانها که از مجموع اعمال و اخلاق و عقاید ، تکوین می‌یابد ، پس از این دگرگونی آفرینش مانند بذره‌های پروانه از میان پوستهای طبیعی سر بر می‌آورند ، و در خطوط و راههای مختلفی که در دنیا رسم نموده‌اند ، پراکنده میشوند . و سرانجام یا درجات بهشت است یا درکات دوزخ .

و تکون الجبال کالهن المنفوش : «هن ، بیشتر به پشم رنگین ، و صوف ، بهرگونه پشم ، گفته میشود . منفوش ، از هم باز شده است . آنچنانکه در میان تارهای آن هوا راه یابد . شاید از غبار رنگین کوهها یا تابش نور خورشید - که گویا به حال انفجار در می‌آید - این منظر نمودار میگردد . در سوره نبأ ، از این منظر به سراب و در سوره طه و مرسلات به نسف تعبیر شده است : « و سیرت الجبال فکات سراباً - یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفاً - و اذا الجبال نسفت - نسف از ریشه کنده شدن بناء ، کوبیده شدن ، بصورت ذرات برآمدن است . شاید کوهها که پایه و ریشه زمین است در پی ضربه سخت « قارعه » چنان با زمین متلاشی شوند که مبدل به شعاعهای الوان گردند .

این وقایع « یوم یکون الناس ... یوم تکون الجبال ... » تفصیل و نموداری از

قارعه و آثار آنست. پیش از این گفته شد که قرآن حوادث آینده و تحولات بزرگ جهانی را با عباراتی کوتاه اعلام مینماید و با استفهام انکاری « و ما ادراك... » تذکر میدهد که فهم و درك حقیقت و چگونگی آن، در اندیشه‌های متعارف در نمی آید، آنگاه اوصاف و احوال زمان دگرگونیهای مترتب بر آنها را با تفصیل بیشتر بیان مینماید. ترتیب این آیات، شاید اشعار به ترتیب حوادث داشته باشد: در پی قارعه مردم از مکان خود مانند مور و ملخ و پروانه بیرون آمده پراکنده میشوند. آنگاه کوهها بصورت پشم رنگارنگ در می آید. و پس از آن آفاق طبیعت باز میشود و صحنه رستاخیز پدیدار میگردد.

در سوره بآ هم با تعبیرات و لغات دیگر بهمین ترتیب آمده: «... یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا - وفتحت السماء فکانت ابوابا - وسیرت الجبال فکانت سراجا - ان جهنم...». در دیگر آیاتی که از نهایت این جهان و پدیدار شدن قیامت خبر میدهد، با تعبیرات دیگر شبیه بهمین ترتیب آمده است.

فاما من ثقلت موازینه - فهوفی عیسه راضیه : فاما ، جواب شرط و سؤال مقدر یا تفریع و تفصیل یوم یكون الناس... است - فعل ثقلت ، اشعار به حدوث ثقل دارد. موازین جمع موزون « وزن شده » یا جمع میزان « مصدر یا آلت سنجش » است. عیسه، مصدر (مانند - خیفه) ، راضیه ، اسم فاعل و صفت عیسه است. گویند بمعنای مرضیه یا دارای رضایت است - مانند لابن و قامر - : دارنده لبن و ثمر - .

مقصود از « ثقلت موازینه »، باید سنگینی و گرانمایگی روحی و معنوی باشد. چنانکه اجسام هر اندازه فشرده تر از مایه جسمی یا نیرو باشند، وزن نسبی آنها بیشتر است^۱. وزن معنوی انسان از معارف و معتقدات حقیقی و مکتسبات خلقی و اعمال صالح حاصل میشود. پس همینکه زمین با علاقه‌ها و اوزان اعتباری و وهمی آن از

۱- قدهاء، ثقل نسبی اجسام را، مقدار فشار و مقدار قشر جسم خارج از آن می‌پنداشتند. پس از کشف جاذبه عمومی، سنگینی را بمقیاس اثر نیروی جاذبه در جسم تعریف کردند. اکنون ثقل را به مقدار نیرو و تحرك خود اجسام یا بگفته دانشمندان، مقدار کار مایه میدانند. بر همین مبنا گویند نور سنگین ترین اجسام است - به کتابها و تحقیقات مفصلی رجوع شود که در باره نیرو و ثقل بحث شده است.

میان رفت و کوههای سنگین آن، چون پشم رنگین و سراب شد، آنها که دارای نیروی ایمان و عمل صالح و ارزشهای حقیقی و گرانمایه اند. از سقوط میرهند و به مقدار گرانمایگی مجذوب حق و خیر مطلق میشوند و در زندگی جاذب و راضی و حیاتبخش خواهند بود: فهو فی عیشة راضیه. با توجه باین حقیقت، نشاید که راضیه را به مرضیه توجیه نمائیم. و اما من خفت موازینه - فامه هاویه - وما ادراك ماهیه - نارحامیه : ام بمعنای مادر، و از جهت تشبیه و توسیع، بهر ملبأ و مرجع گفته میشود، بمعنای مغز سرهم آمده. هاویه، چنانکه از موارد استعمال نشان معلوم میشود، پرتگاه بس عمیق است که در آن هیچ مانع و محل انکاء و جاذبی از سقوط نباشد: و اما کسایکه نهی از نقل ایمان و نیروی تقوا باشند، چون جاذبه حق و خیر در آنها نیرومند نبوده و قوای آنها در جهت ذخیره تقوا و ایمان مصروف نشده، مرجع و مقصدشان هاویه است. گرچه کلمه هاویه پرتگاه عمیق و هول انگیز را مینمایاند، ولی چگونگی و عذاب آن را نمیتوان با لغت و کلام درک نمود: و ما ادراك ماهیه - و اجمالاً آنشی سوزان است: نارحامیه. آیا این سوزندگی از خود آست یا از آثار سقوط انسان از جاذبه خیر و فطرت می باشد یا شهوات و هواهای متضاد و متضاد می که او را سبک نموده و بهر سو میکشاند، سرانجامش هاویه و آتش سوزان آست؟ چنانکه گفته شد، هاویه - بمعنای زن مصیبت زده نیز آمده - و در مورد نفرین گویند: « هوت امه - مادرش بغزایش بنشیند و زار کند » و شاید این آیه « فامه هاویه » کنایه ای هم از مصیبت بزرگ باشد.

آیات این سوره از يك كلمه « القارعة » شروع شده و گام بگام طولانی تر شده، تا آیه ۴ بمنتهای طول نسبی رسیده است، سپس هماهنگ با معانی، آیات همی بلند و کوتاه گردیده - تا با طول دو کلمه سوره پایان یافته.

اوزان و مفاصل این آیات نیز در ارتفاع و انخفاض و شدت و خفت، تغییر یافته است. آهنگ حروف و حرکات القارعه، و تکرار آن با فواصل مختلف، ضربه ها و کوبندگیهای پی در پی را پس از ضربه نخست مینمایاند. آنگاه با اوزان و طول متغیر، حوادث و دگرگونیها جهان و انسان نمودار گشته، و سرعت میگذرد!! اوزان خاص لفوی این سوره: الفراش، المبهوث، المنفوش، فامه، هاویه، ماهیه است.

سورة التكاثر - مکی ۸ آیه (بدون بسم الله) است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

افزایش جوئی بر یکدیگر شما را بیازی
و داشته .

اَلْهٰکُمْ الشَّکٰوْنُ ۝

تا آنجا که به دیدار گورها برسید .

حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝

نه چنین است ، سپس خواهید دانست .

کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝

باز هم نه چنین است سپس خواهید دانست .

ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝

نه چنین است ، اگر بدانید دانستن باوری .

کَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ ۝

براستی و بی گمان دوزخ را می بینید .

لَتَرُوْنَ الْجَحِیْمَ ۝

سپس آنرا بی گمان و روبرو می بیند .

ثُمَّ لَتَرُوْنَهَا عَیْنَ الْیَقِیْنِ ۝

سپس در آنروز از نعمتها بازپرسی خواهید
شد .

ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ یَوْمَیْذٍ عَنِ النَّعِیْمِ ۝

شرح لغات :

الهاء : به هوس و بازی و ادا نمودن، از چیزی بچیزی دیگر سرگرم داشتن. از لهو: بازی کردن شیفته شدن، دلدادن، از کسی روی گرداندن.

تکائر : افتخار و فخر فروشی، افزایش پایی، برتری جوئی. افزون بینی. از کثرت: افزودگی، افزایش جوئی.

زیارت : برای دیدن شخصی یا جای مورد علاقه رفتن. تزویر، تفیل از زیارت: چیزی را بخلاف آنچه هست نمودن، نسبت نادرستی دادن.

نعیم : (صفت لازم): نعمت لازم، نعمتی که از وجود شخصی برآید. نعمت، آنستکه بشخص منعم نسبت داده شود.

الهیکم التکائر : گویند: لغو هر کار بیهوده و لهو، بازی و بیهودگی بازدارنده از توجه بسود یا زیان است. بنابراین، معنای الهاء (باب افعال) و ادا نمودن به لهو و منصرف داشتن از هر اندیشه یا کار جدی است که در آیه ذکر شده تا شامل هرگونه علم و تکلیف و هر مکلفی در حد قدرتش شود. تکائر (بوزن تفاعل)، فعل متقابل را میرساند و چون حروف زائدش بیش از وزن مفاعله است و مصدر مجرد « کثرت » نیز معنای نسبی دارد، متضمن معنای افزایش جوئی پی در پی و بر یکدیگر و نامحدود است. بنابراین، معنای افزایش جوئی و افتخار و امثال اینها ضمنی یا از لوازم تکائر می باشد. در واقع چنانکه از ماده و هیئت تکائر برمی آید. معنای آن افزایش جوئی بدون اندیشه و رویه و تأثیر انعکاس محیط و رقابت افراد نسبت به یکدیگر است که در اصطلاح از این گونه انعکاس غیر شاعرانه به (محاکات بلارویه) تعبیر میشود. فعل « الهیکم » نیز افزایش جوئی بدون هدف، عقلائی و از روی محاکات را میرساند.

اینگونه تکائر هواپرستانه هرچه و در هر جهتی باشد. مال، مقام، نام، افتخار به نیاکان و گذشتگان، پیروان، علم، هنر، آداب عرفی، ظواهر دینی. همینکه از بینش روشن و همه جانبه و اندیشه نسبت به آینده و شناسائی وظائف حیانی و انجام مسؤولیتها باز دارد، بازی با سر نوشت و بیهوده صرف نمودن سرمایه های معنوی و مادی می باشد. ولی همین افزایش جوئی که از انگیزه های فطری است اگر در پرتو